



۲۰۱۹/۰۱/۰۲



مسعود فارانی

فقط دو نکته

بیست و اند سال قبل در شهر کالسروحه آلمان که بنام قلب اروپا شناخته شده است دوست خوش ذوقم جناب عارف فاروق که هنوز جوان مجرد ولی دارای معلومات کافی در بخش مولانا شناسی بود، بنده را به یکی از رستوران ها دعوت کرد. گفتم من از تشریفات زیاد خوشم نمی آید، بگذار همینجا در خانه باشیم، صحبت ما گرم است. در جوابم گفت مگر رستوران که میرویم خوش تان می آید زیرا با تمام رستوران های جهان فرق دارد. تلفون خانگی اشرا برداشت و برای ما تلفونی جای ریزف کرد.

تا رسیدن به رستوران در تعجب بودم که چگونه با رستوران های دیگر فرق دارد؟ وقتی رسیدیم و داخل رستوران شدیم رستوران چیز جالبی نداشت فقط تمام دیوار ها سفید بدون تابلو بسیار ساده ولی دارای نوشته های که بر دیوار ه ها آنهم باریک سیاه نوشته شده بود و از دور خوانده نمی شد مثل صفحات اخبار و روزنامه بنظر می رسید در نگاه اول آدم تازه وارد به آن متوجه نمی شد و نوشته ها هم از دور خوانده نمی شدند. اما آهسته آهسته تازه وارد متوجه می شد که در هر گوشه و کنار دیوار های رستوران اشخاصی در جستجوی چیزی روبرویار مشغول جستجو بودند.

چون خواستم حرمت و دعوت دوستم را ارجزاری کرده باشم چیزی نگفتم زیرا برای من چیز جالبی نداشت. جناب عارف فاروق سکوت داشت و منتظر سوالی از جانب من بود. شاید بیرسم که این رستوران بی نظیر جهان همین است؟ خوشبختانه آبروریزی نکردم متوجه نوشته های که به تمام زبانهای جهان با خط های بسیار عالی و هنری نوشته شده بودند توجه ام را جلب کرد، این نوشته ها بحد زیبا، عالی و هنری خطاطی شده بودند که انسان را به حیرت می انداخت. من با احتیاط ترسیده ترسیده که باورم نمی شد پرسیدم به زبان دری خود ما ممکن است کدام جمله درین زیبایی ها باشد؟ جناب عارف فاروق که قبلاً با این رستوران آشنا بود و مرا گفت بیا! هر دو از جای خود برخاستیم بیکی از دیوار ها رفتیم که جناب عارف فاروق مرا در برابر بالاترین شعر زبان دری قرار داد. شعر معروف حافظ در بین نوشته های دیگر چنین جلوه گر بود.

بیا تا گل برافشانیم و می در ساغر اندازیم / فلک را سقف بشگافیم و طرح نو در اندازیم.

با خواندن این شعر آسمانی بلاتشبییه آیات گونه، آنهم دریکی از رستوران های خاص آلمانی و از انتخاب عالی صاحب رستوران و توجه جناب عارف فاروق که مرا به این مکان بی نظیر آورده بود چنان خوشی مرا دست داد که از فرط خوشی اشک شوق در چشمانم حلقه زد و سخن در زبانت بند آمد. مقطع همین غزل حافظ که در حافظه داشتم تداعی شد که حافظ اضافه میکند:

سخندانای و خوشخوانی نمی ورزند در شیراز / بیا حافظ که تا خود را به ملکی دیگر اندازیم چراکه حافظ خود به زبان دری آشنا بود که می فرماید: ز شعر دلکش حافظ کسی بود آگاه / که لطف طبع سخن گفتن دری داند

گذشته ازینها انتخاب بلند ترین اشعار یا جملات از گنجینه های زبان های دیگران درین رستوران مرا به حیرت انداخت. چند دقیقه خطاطی های زیبا را در روی دیوار ها دیدیم و دیواره بجای ریزرف شده خود برگشتیم، اما عارف فاروق بازهم منتظر سوالی دیگر بود که من از آن سوال آگاه نبودم. تا اینکه دیدن اینهمه زبانها بر روی دیوار ها با چنین خطاطی های زیبا و هنرمندانه و دارم کرد که بیرسم:

— ایا از تمام زبانهای جهان درین دیوارهای نمونه ها است عارف فاروق جواب داد. تاجایکه اطلاع دارم بلی. پرسیدم پس از زبان رسمی دیگر ما "پشتو" هم کدام جمله وجود دارد؟ دیدم جناب عارف گفت بلی و مرا به دیوار دیگر راهنمایی کرد متوجه شدم که به زبان پشتو چیزی عالی ای بر دیوار نوشته شده بود: حالا شما خواننده محترم بگوید که از زیبایی های زبان پشتو کدام جمله زیبا یا کدام لندی یا شعر زیبایی پشتو را انتخاب و بر دیوار نقش کرده دیدم؟

بادیدن آن متیقن شدم که صد فیصد انتخاب عالی را از هر زبانی بنابه تحقیق عمیق درج صفحه دیوار کرده اند. من در زبان پشتو نیز مثل شعر حافظ بلا تشبیه کلمات آیات گونه را یافته که بیشتر در حیرت غرق شدم. میدانید چه رقم شده بود؟ کلام خوشحال خان ختک نوشته شده بود :

که زو وایم چه زه یم او که ته وایی چه زه یم
نه به ته ایی نه به زه یم
او که زه وایم چه ته ایی او که ته وایی چه ته ایی
هم به ته بی هم به زه ایم

از زبانهای دیگر کشورم نیز چیز های جالبی در دیوار ها وجود داشتند که متأسفانه بنده قادر به دانستن و خواندن آنها نبودم. آنگاه دانستم رستورانی که با تمام رستوران های جهان فرق دارد ویگانه است چه معنی و مفهوم دارد. دیدار این رستوران واقعاً واقعه نیک در زندگی ام بود که از برکت ذوق بلند دوستم میسر شد.

نکته ای دیگرم این است که فلم بسیار جالب و غوغا بر انگیز از حضرت عیسی مسیح را در غرب ساخته بودند بنام (the last Passion Christ) که آن پیامبر بزرگ را چگونه یهودی ها شکنجه کردند و چگونه به صلیب کشیدند. زمانیکه عیسی را بعد از شکنجه های درد ناک به پاهایش زنجیر های سنگین انداخته بودند و عیسی ع را بطرف تپه جلتا برای صلیب زدن می بردند شرنگ شرنگ زنجیر های پاهایی عیسی مسیح ع بگوش ها میرسید درین وقت نغمه ای از ساخته های روان شاد زاخیل هنرمند توانای افغانستان پخش شد که همه با آن آشنا هستیم: **شرنگ دی پایزیب د عالمونه خبرونه آشنا** مرا منقلب ساخت.

زنجیر های سنگین که دشمنان میخواستند عدالت عیسی مسیح را کم جلوه دهند و او را با زنجیر های سنگین شکنجه و تحقیر کنند مگر منظور دایرکتر بلند فهم کمپنی فلم از آهنگ ساخته شده ای استاد زاخیل پیامی برخلاف شکنجه گران، (با این آهنگ (برتری و بلندی عیسی مسیح را چنین برجسته می کند: یعنی زنجیر های پاهایت در راه عدالت پای زیب های تو اند که باصدای شرنگ شرنگ آنها عالمیان را خیر [بیدار] میکند. یعنی زنجیر های پاهایت پیام بیداری و عدالت را به جهانیان میرساند : **شرنگ دی پایزیب د عالمونه خبرونه آشنا** . 1

این برداشت بزرگمنشانه را که **عالمونه خبرونه** چگونه از جانب پرودیسوران فلم دریافت شده بود؟ تا کنون جوابش را ندارم. اما این نکته برایم زیبایی ، افتخار و حیرت خاص داشت.

این دو نکته را خواستم با دوستان درین آغاز سال 2019 میلادی شریک بسازم به این آرزو که اگر تفاهم درست در بین انسانها باشد. انسانها از هنر ها و تجربیات همدیگر در راه بهبود انسانیت هیچ تأب و یا مانع را نمی شناسد که از کجا و از کی است. با چنین بزرگ اندیشی باید تمام انسانها وبخصوص وطنداران را بشناسیم و وطن را مثل همیشه در راه شگوفایی اش مدد گار باشیم. وسخنان خود فروختگان بی آرم را که آتش نفاق را در بین وطنداران ما دامن می زنند بشناسیم. گپ رو نباشیم و با خود عاقلانه دور از احساسات گفته ها را محاسبه کنیم، بد را از خوب بشناسیم . آنگاه از دست ظالم رهایی خواهیم یافت. در آرزوی خوشبختی ملت افغان.

1 در فلم The last Passion Christ

د پانو شمیره: له 2 تر 2

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادونه: دلپیکني د لیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هيله من يو خپله ليکنه له راليرلو مخکي په خير و لولي